



دبیرستان علوی مرکز پسران

ترجمه دروس عربی نهم

مدرس : عرفان ابوالحسنی

سال تحصیلی ۱۴۰۵-۱۴۰۶

درس اول

۱- يَبْتَدِيُّ الْعَامُ الدَّرَاسِيَّ الْجَدِيدُ. يَذْهَبُ الطُّلَّابُ وَ الطَّالِبَاتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ بِفَرَحٍ؛

معنی: سال تحصیلی جدید شروع می‌شود. دانش آموزان پسر و دختر با شادمانی به مدرسه می‌روند.

۲- هُمْ يَحْمِلُونَ حَقَائِبَهُمْ؛ وَ يَمْشُونَ عَلَى الرَّصِيفِ وَ يَعْبُرُونَ مَمَرَّ الْمَشَاهِدِ لِلْعُبُورِ الْأَمِنِ؛

معنی: آنها کیف‌هایشان را حمل می‌کنند؛ از پیاده‌رو می‌روند و برای عبور امن از گذرگاه پیاده عبور می‌کنند.

۳- الشَّوَارِعُ مَمْلُوءَةٌ بِالْبَنِينَ وَ الْبَنَاتِ. يَبْتَدِيُّ فَصْلُ الدَّرَاسَةِ وَ الْقِرَاءَةِ وَ الْكِتَابَةِ وَ فَصْلُ الصَّدَاقَةِ بَيْنَ التَّلَامِيذِ.

معنی: خیابان‌ها پر از پسران و دختران است. فصل تحصیل و خواندن و نوشتن و فصل دوستی بین دانش‌آموزان آغاز می‌شود.

۱- أَبْدَأُ بِاسْمِ اللَّهِ كَلَامِي *** أَذْكُرُ رَبِّي عِنْدَ قِيَامِي

معنی: با نام خدا سخنم را آغاز می‌کنم و به هنگام برخاستنم پروردگارم را به یاد می‌آورم.

۲- أَبْدَأُ بِاسْمِ اللَّهِ دُرُوسِي *** أَذْكُرُ رَبِّي عِنْدَ جُلُوسِي

معنی: با نام خدا درس‌هایم را آغاز می‌کنم و به هنگام نشستنم پروردگارم را به یاد می‌آورم.

۳- أَقْرَأُ بِاسْمِ اللَّهِ كِتَابِي *** أَسْأَلُ رَبِّي حَلَّ صِعَابِي

معنی: با نام خدا کتابم را می‌خوانم، حل مشکلاتم را از پروردگارم درخواست می‌کنم.

۴- مَكْتَبُنَا نُورٌ وَ حَيَاةٌ *** فِيهِ دُعَاءٌ، فِيهِ صَلَاةٌ

معنی: مکتب (دین و آئین) ما روشنایی و زندگی است، در آن دعا و نماز است.

۵- فِيهِ عُلُومٌ، فِيهِ كَمَالٌ *** فِيهِ كُنُوزٌ، فِيهِ جَمَالٌ

معنی: در آن دانش‌ها و کمال هست، در آن گنج‌هایی است، در آن زیبایی است.

۶- يَتَخَرَّجُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ *** وَ يُدْرَسُ فِيهِ الْحُكْمَاءُ

معنی: دانشمندان از آن فارغ التحصیل می‌شوند و حکیمان در آن درس می‌دهند.

۷- ها کُتبی اَنوارُ سَمائی *** مَرَحَمَه، کَنز، کَدَوائی

معنی: هان. کتاب‌هایم روشنایی آسمانم هستند، مهربانی و گنج همچون داروی من هستند.

۸- اَبْدأُ بِاسْمِ اللَّهِ اُمُورِی *** فَاسْمُ اِلَهِی، زَادَ سُرُورِی

معنی: با نام خدا کارهایم را شروع می‌کنم زیرا نام خدا شادی‌ام را زیاد می‌کند.

درس دوم

رَجَعَ سَجَادٌ مِنَ الْمَدْرَسَةِ حَزِينًا؛

معنی: سجاد با ناراحتی از مدرسه برگشت؛

عِنْدَمَا جَلَسَ عَلَى الْمَائِدَةِ مَعَ أُسْرَتِهِ،

معنی: وقتی که (هنگامی که) همراه خانواده اش بر سر سفره غذا نشست

بَدَأَ بِالْبُكَاءِ فَجَاءَهُ وَ ذَهَبَ إِلَى غُرْفَتِهِ؛ ذَهَبَ أَبَوْهُ إِلَيْهِ وَ تَكَلَّمَ مَعَهُ وَ سَأَلَهُ؛

معنی: ناگهان شروع به گریه کرد و به اتاقش رفت؛ پدرش نزد او رفت و با او صحبت کرد و از او پرسید:

لِمَاذَا مَا أَكَلْتَ الطَّعَامَ؟!

معنی: برای چه (چرا) غذا نخوردی؟!

أَجَابَ: «هَلْ تَعْرِفُ صَدِيقِي حُسَيْنًا؟»

معنی: جواب داد: «آیا دوستم حسین را می‌شناسی؟»

قَالَ: «نَعَمْ؛ أَعْرِفُهُ؛ هُوَ وَلَدٌ ذَكِيٌّ وَ هَادِيٌّ .»

معنی: گفت: «بله» او را می‌شناسم؛ او پسری باهوش و آرام است

مَاذَا حَدَّثَ لَهُ؟

معنی: چه اتفاقی برایش افتاده است؟

أَجَابَ سَجَادٌ: «هُوَ رَقَدَ فِي الْمُسْتَشْفَى؛ صَدَمَتْهُ سَيَّارَةٌ؛»

معنی: سجاد جواب داد: او در بیمارستان بستری شد؛ با ماشین برخورد کرده است؛

وَقَعَتِ الْحَادِثَةُ أَمَامِي

معنی: تصادف جلوی من اتفاق افتاد؛

عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ عَلَى الرَّصِيفِ الْمُقَابِلِ؛ نَادَيْتُهُ؛

معنی: هنگامی که او را در پیاده روی مقابل دیدم او را صدا زدم؛

فَقَصَدَ الْعُبُورَ بِدُونِ النَّظَرِ إِلَى السَّيَّارَاتِ وَ مِنْ غَيْرِ مَمَرٍ الْمَشَاهِ؛

معنی: پس تصمیم گرفت بدون نگاه کردن به ماشین ها و از غیر گذرگاه پیاده (خیابان) عبور کند.

فَافْتَرَبَتْ مِنْهُ سَيَّارَةٌ وَ صَدَمَتْهُ. كَانَتْ سُرْعَةُ السَّيَّارَةِ كَثِيرَةً .

معنی: ماشینی به او نزدیک شد و با او برخورد کرد. سرعت ماشین زیاد بود.

قَالَ أَبُوهُ: «كَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟

معنی: پدرش گفت: «حالا حالش چطور است؟

قَالَ سَجَّادٌ: «هُوَ مَجْرُوحٌ .

معنی: سجاد گفت: «او زخمی است.

فِي الْيَوْمِ التَّالِيِ طَلَبَ الْمُدَرِّسُ مِنْ تَلَامِيذِهِ كِتَابَهُ قَوَانِينِ الْمُرُورِ

معنی: در روز بعد معلم از دانش آموزانش خواست قوانین راهنمایی رانندگی را بنویسند

وَ رَسَمَ إِشَارَاتِ الْمُرُورِ فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ وَ رِعَايَةَ الْأَعْمَالِ الصَّحِيحَةِ فِي الشُّوَارِعِ وَ الطُّرُقِ.

معنی: و علامت های راهنمایی و رانندگی (گذر کردن) را در یک روزنامه دیواری بکشند. و کارهای

درست را در خیابان ها و راه ها رعایت کنند.

ثُمَّ أَخَذَ الْمُدِيرُ تَلَامِيذَ الْمَدْرَسَةِ إِلَى مَنَاطِقِهِ تَعْلِيمَ الْمُرُورِ.

معنی: سپس مدیر دانش آموزان مدرسه را به منطقه آموزش راهنمایی و رانندگی برد.

وَ بَعْدَ يَوْمَيْنِ جَاءَ شُرْطِيُّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْمُرُورِ لِشَرْحِ إِشَارَاتِ الْمُرُورِ وَ طَلَبَ مِنْهُمْ الْعُبُورَ مِنْ

مَمَرٍ الْمَشَاهِ.

معنی: و بعد از دو روز پلیس راهنمایی و رانندگی برای توضیح علامت های راهنمایی و رانندگی به مدرسه آمد و از آن ها خواست که از محل عبور پیاده عبور کنند.

كَتَبَ التَّلَامِيذُ صَحِيفَةً جِدَارِيَّةً وَرَسَمُوا فِيهَا عَلَامَاتِ الْمُرُورِ وَشَرَحُوا مَعَانِيَهَا.

معنی: دانش آموزان یک روزنامه دیواری نوشتند و در آن علامت های راهنمایی و رانندگی را کشیدند و معانی آن را توضیح دادند.

درس سوم

كَانَ حَمِيدٌ وَ سَعِيدٌ أَخَوَيْنِ .

معنی: حمید و سعید دو برادر بودند؛

هُمَا كَانَا فِي مَزْرَعَةٍ قَمْحٍ؛ فِي أَحَدِ الْيَّامِ وَقَعَتْ عَدَاوَةٌ بَيْنَهُمَا وَغَضِبَ الْكَبِيرُ «حَمِيدٌ» عَلَى الْاَخِ الْاَصْغَرِ «سَعِيدٍ» وَقَالَ لَهُ:

معنی: در یک مزرعه گندم در یکی از روزها میانشان دشمنی افتاد و برادر بزرگ تر «حمید» به برادر کوچک تر «سعید» خشم گرفت و به او گفت:

أَخْرِجْ مِنْ مَزْرَعَتِي .

معنی: از مزرعه من خارج شو

وَقَالَتْ زَوْجَةُ حَمِيدٍ لِزَوْجَةِ سَعِيدٍ: «أَخْرِجِي مِنْ بَيْتِنَا .

معنی: و همسر حمید به همسر سعید گفت: «از خانه مان خارج شو

فِي صَبَاحِ أَحَدِ الْيَّامِ طَرَقَ رَجُلٌ بَابَ بَيْتِ حَمِيدٍ؛

معنی: در صبح یکی از روزها مردی در خانه حمید را زد،

عِنْدَمَا فَتَحَ حَمِيدٌ بَابَ الْبَيْتِ؛ شَاهَدَ نَجَّارًا؛ فَسَأَلَهُ:

معنی: وقتی که در خانه را باز کرد، نجاری را دید و از او پرسید:

مَاذَا تَطْلُبُ مِنِّي؟

معنی: از من چه می خواهی؟

أَجَابَ النَّجَّارُ: أُبَحِّثُ عَنْ عَمَلٍ؛ هَلْ عِنْدَكَ عَمَلٌ؟

معنی: نجار جواب داد: «دنبال کاری می‌گردم، آیا کاری داری؟»

فَقَالَ حَمِيدٌ: «بِالتَّأَكِيدِ؛ عِنْدِي مُشْكِلَةٌ وَحَلُّهَا بِيَدِكَ

معنی: حمید گفت: «البته؛ مشکلی دارم و حل آن در دست توست

قَالَ النَّجَّارُ: «مَا هِيَ مُشْكِلَتُكَ؟

معنی: نجار گفت: «مشکلت چیست؟»

أَجَابَ حَمِيدٌ: «ذَلِكَ بَيْتٌ جَارِي؛ هُوَ أَخِي وَ عَدُوِّي؛

معنی: حمید جواب داد: «آن خانه همسایه‌ام است؛ او برادرم و دشمنم است

أَنْظُرْ إِلَى ذَلِكَ النَّهْرِ؛ هُوَ قَسَمَ الْمَزْرَعَةَ إِلَى نِصْفَيْنِ بِذَلِكَ النَّهْرِ؛

معنی: به آن رودخانه نگاه کن؛ او مزرعه را با آن رودخانه به دو نیم تقسیم کرده است؛

إِنَّهُ حَفَرَ النَّهْرَ لِأَنَّهُ غَضَبَانُ عَلَى .

معنی: رودخانه را حفر کرد چون از من خشمگین است.

عِنْدِي أَخْشَابٌ كَثِيرَةٌ فِي الْمَخْزَنِ؛ رَجَاءٌ، اصْنَعْ جِدَاراً خَشْبِيّاً بَيْنَنَا .

معنی: چوب‌های بسیاری در انبار دارم؛ لطفاً دیواری چوبی میان ما بساز.

ثُمَّ قَالَ لِلنَّجَّارِ: أَنَا أَذْهَبُ إِلَى السُّوقِ وَ أَرْجِعُ مَسَاءً .

معنی: سپس به نجار گفت: «من به بازار می‌روم و بعد از ظهر بر می‌گردم.»

عِنْدَمَا رَجَعَ حَمِيدٌ إِلَى مَزْرَعَتِهِ مَسَاءً تَعَجَّبَ كَثِيراً؛

معنی: هنگامی که حمید بعد از ظهر به مزرعه‌اش برگشت خیلی تعجب کرد،

النَّجَّارُ مَا صَنَعَ جِدَاراً؛ بَلْ صَنَعَ جِسْراً عَلَى النَّهْرِ؛

معنی: نجار دیواری نساخت؛ بلکه پلی روی رودخانه ساخت؛

فَغَضِبَ حَمِيدٌ وَ قَالَ لِلنَّجَّارِ:

معنی: سپس حمید خشمگین شد و به نجار گفت:

مَاذَا فَعَلْتَ؟ لِمَ صَنَعْتَ جِسْرًا؟!

معنی: چه کردی؟! چرا پل ساختی؟!

فِي هَذَا الْوَقْتِ وَصَلَ سَعِيدٌ وَشَاهَدَ جِسْرًا فَحَسِبَ أَنَّ حَمِيدًا أَمَرَ بِصُنْعِ الْجِسْرِ؛

معنی: در این هنگام، سعید رسید و پلی را مشاهده کرد و گمان کرد که حمید دستور ساختن پل را داده است؛

فَعَبَّرَ الْجِسْرَ وَبَدَأَ بِالْبُكَاءِ وَقَبَّلَ أَخَاهُ وَاعْتَذَرَ؛

معنی: سپس از پل عبور کرد و شروع به گریه کرد و برادرش را بوسید و معذرت خواهی کرد.

ذَهَبَ حَمِيدٌ إِلَى النَّجَّارِ وَشَكَرَهُ وَقَالَ: «أَنْتَ ضَيْفِي لثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

معنی: حمید به سوی نجار رفت و از او تشکر کرد و گفت: «تو برای سه روز مهمان من هستی.

اعْتَذَرَ النَّجَّارُ وَقَالَ: جُسُورٌ كَثِيرَةٌ بَاقِيَةٌ عَلَى الذَّهَابِ لِصُنْعِهَا .

معنی: نجار عذرخواهی کرد و گفت: «پل‌های زیادی مانده است، باید برای ساختن آنها بروم.

إِنِّانِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمَا: قَاطِعُ الرَّحِمِ وَ جَارُ السَّوَاءِ.

معنی: از سخن فرستاده خدا: «دو چیز است که خداوند به آنها نگاه نمی‌کند؛ جدا کننده فامیل و همسایه بد.

درس چهارم

وَقَعَتْ هَذِهِ الْحِكَايَةُ قَبْلَ سَنَوَاتٍ بَعِيدَةٍ فِي أَحَدِ الْبِلَادِ.

معنی: این حکایت سال‌های دور در کشوری اتفاق افتاده است.

ذَهَبَ اثْنَا عَشَرَ طَالِبًا مِنْ طُلَّابِ الْجَامِعَةِ مَعَ أَسْتَاذِهِمْ إِلَى سَفَرِهِ عِلْمِيٍّ لِتَهْيِئَةِ أَبْحَاثٍ عَنِ

الْأَسْمَاكِ؛

معنی: دوازده دانشجو از دانشجویان دانشگاه همراه استادشان برای تهیه پژوهش‌هایی

درباره ماهی‌ها به سفری علمی رفتند.

كَانَتْ مِيَاهُ الْبَحْرِ هَادِيَةً؛ فَجَاءَ ظَهَرَ سَحَابٌ فِي السَّمَاءِ؛

معنی: آب‌های دریا آرام بود، ناگهان ابری در آسمان آشکار شد
ثُمَّ عَصَفَتْ رِيَّاحٌ شَدِيدَةٌ وَ صَارَ الْبَحْرُ مَوَّجًا.

معنی: پس باد شدیدی وزید و دریا موج شد.

فَأَصَابَتْ سَفِينَتَهُمْ صَخْرَةٌ؛ فَخَافُوا؛

معنی: پس کشتی آنها به صخره‌ای برخورد کرد؛ پس ترسیدند؛
السَّفِينَةُ انْكَسَرَتْ قَلِيلًا وَلَكِنَّهَا مَا غَرِقَتْ؛

معنی: کشتی اندکی ترک برداشت اما غرق نشد.

عِنْدَمَا وَصَلُوا إِلَى جَزِيرَةٍ مَجْهُولَةٍ،

معنی: هنگامی که به یک جزیره ناشناخته رسیدند،

فَرَحُوا كَثِيرًا وَ شَكَرُوا رَبَّهُمْ وَ نَزَلُوا فِيهَا؛

معنی: بسیار خوشحال شدند و پروردگارشان را شکر کردند و در آنجا پیاده شدند.

مَضَى يَوْمَانِ؛ فَمَا وَجَدُوا أَحَدًا فِي الْجَزِيرَةِ

معنی: دو روز گذشت و کسی را در جزیره پیدا نکردند

وَ مَا جَاءَ أَحَدٌ لِنَجَاتِهِمْ؛ قَالَ لَهُمُ السُّتَاذُ:

معنی: و کسی برای نجاتشان نیامد، استادشان به آنها گفت:

يَا شَبَابُ، عَلَيْكُمْ بِالْمُحَاوَلَةِ .

معنی: ای جوانان، شما باید تلاش کنید.

اسْمَعُوا كَلَامِي وَ اعْمَلُوا بِهِ كَأَنَّهُ مَا حَدَّثَ شَيْءٌ .

معنی: سخنم را گوش کنید و به آن عمل کنید؛ مثل این که چیزی نشده است،

عَلَيْكُمْ بِمُواصَلِهِ أَبْحَاثِكُمْ .

معنی : باید پژوهش‌هایتان را ادامه دهید.

ثُمَّ قَسَمَهُمْ إِلَى أَرْبَعَةِ أَفْرِقَةٍ وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الْأَوَّلِ :

معنی : سپس آنها را به چهار گروه تقسیم کرد و به گروه اول گفت

يَا طُلَّابُ، ابْحَثُوا عَنْ صَيْدٍ وَاجْمَعُوا الْحَطَبَ .

معنی : ای دانشجویان، دنبال صیدی بگردید و هیزم جمع کنید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّانِي :

معنی : و به گروه دوم گفت:

يَا طَالِبَانِ، اجْلِبَا بَعْضَ الْأَشْيَاءِ الضَّرُورِيَّةِ مِنَ السَّفِينَةِ .

معنی : ای دو دانشجو (پسر) بعضی از چیزهای ضروری را از کشتی بیاورید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ :

معنی : و به گروه سوم گفت:

يَا طَالِبَاتُ، أَطْبُخْنَ طَعَامًا .

معنی : ای دختران دانشجو، غذایی برایمان پزید.

وَقَالَ لِلْفَرِيقِ الرَّابِعِ :

معنی : و به گروه چهارم گفت:

يَا طَالِبَتَانِ، ابْحَثَا عَنْ مَوَادِّ غِذَائِيَّةٍ .

معنی « : شما دو دانشجوی دختر، دنبال مواد غذایی بگردید.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَمِيعِ : اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ «مَضَى أَسْبُوعٌ» .

معنی : سپس به همگی گفت: «صبر کنید، زیرا خدا با صبر کنندگان است». یک هفته

گذشت.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ نَزَلَ مَطَرٌ شَدِيدٌ وَأَصَابَتْ صَاعِقُهُ سَفِينَتَهُمْ فَأَحْتَرَقَتْ.

معنی: در روزی از روزها باران شدیدی بارید و رعد و برق به کشتی آنها برخورد کرد و کشتی سوخت.

قَالَ الطُّلَّابُ: لَا رَجَاءَ لِنَجَاتِنَا .

معنی: دانشجویان گفتند: «هیچ امیدی به نجات ما نیست .

فَقَرَأَ الْأُسْتَاذُ هَذِهِ الْآيَةَ

معنی: پس استاد این آیه را خواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا.

معنی: ای کسانی که ایمان آوردید صبر پیشه کنید.

حَزَنَ الطُّلَّابُ وَقَالُوا: فَقَدْ نَا سَفِينَتَنَا .

معنی: دانشجویان ناراحت شدند و گفتند: «کشتیمان را از دست دادیم.

۱۴-وَبَعْدَ أَدَاءِ الصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ صَرَخَ أَحَدُهُمْ بَغْتَةً :

معنی: و بعد از به جا آوردن نماز و دعا یکی از آنها ناگهان فریاد زد:

أَنْظُرُوا يَا زُمَلَائِي .

معنی: « ای همکلاسی‌های من (پسر) نگاه کنید.

أَنْظُرْنَ يَا زَمِيلَاتِي .

معنی: ای هم کلاسی‌های من (دختر) نگاه کنید.

تِلْكَ سَفِينَةٌ حَرْبِيَّةٌ تَقْتَرِبُ مِنَّا .

معنی: آن کشتی جنگی به ما نزدیک می‌شود

السَّفِينَةُ الْحَرْبِيَّةُ اقْتَرَبَتْ مِنْهُمْ وَ نَزَلَ مِنْهَا جُنُودٌ.

معنی: کشتی جنگی به آنها نزدیک شد و سربازان از آن پیاده شدند.

فَرِحَ الطَّلَابُ وَ سَأَلُوا الْجُنُودَ:

معنی: دانشجویان خوشحال شدند و از سربازان پرسیدند:

كَيْفَ وَجَدْتُمْ مَكَانَنَا؟

معنی: « چگونه جای ما را پیدا کردید

أَجَابَ الْجُنُودُ:

معنی: سربازان جواب دادند:

رَأَيْنَا دُخَانًا مِنْ بَعِيدٍ. فَأَتَيْنَا وَ شَاهَدْنَاكُمْ

معنی: « دودی را از دور دیدیم. پس آمدیم و شما را مشاهده کردیم.

درس پنجم

كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ فِي غَابَةٍ:

گروهی از جانوران در جنگلی بودند؛

أَسَدٌ وَ ثَعْلَبٌ وَ ذُبُّبٌ وَ غَزَالَةٌ وَ كَلْبٌ وَ...

شیر، روباه، گرگ، آهو، سگ و...

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ سِتَّةُ صَيَّادِينَ وَ حَفَرُوا حُفْرَةً عَمِيقَةً:

در روزی از روزها شش شکارچی آمدند و چاله عمیقی کردند،

ثُمَّ سَتَرُوهَا لِصَيْدِ الْحَيَوَانَاتِ وَ بَيَّعُوهَا لِحَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ.

سپس آن را برای شکار حیوانات و فروش آنها به باغ وحش پوشاندند. (پنهان کردند).

وَقَعَ الثَّعْلَبُ وَ الْغَزَالَهُ فِي الْحُفْرَةِ بَعْتَهُ؛

ناگهان روباهی و آهوئی در چاله افتادند

فَطَلَبَا مُسَاعَدَهُ؛

پس کمک خواستند.

لَكِنَّ الْحَيَوَانَاتِ هَرَبْنَ؛

اما حیوانات فرار کردند؛

لِأَنَّهُنَّ سَمِعْنَ مِنْ بَعِيدٍ أَصْوَاتَ الصَّيَّادِينَ .

زیرا از دور صدای شکارچی‌ها را شنیدند.

حَاوَلَ الثَّعْلَبُ وَ الْغَزَالَهُ لِلنَّجَاهِ .

روباه و آهو برای رهایی تلاش کردند.

بَعْدَ دَقَائِقٍ رَجَعَتْ حَمَامَهُ وَ قَالَتْ لِلثَّعْلَبِ :

بعد از چند دقیقه: برگشت کبوتری به روباه گفت:

لَا فَائِدَةَ لِلْمُحَاوَلَةِ . لَا تَصْعَدُ . أَنْتَ لَا تَقْدِرُ . لَقَدْ جَرَّحْتَ بَدَنَكَ .

هیچ فایده ای برای تلاش کردن نیست. بالا نرو . تو نمیتوانی بدنت را زخمی کردی.

وَ رَجَعَ الْكَلْبُ وَ قَالَ لِلْغَزَالَةِ :

و سگی بازگشت و به آهو گفت:

لَا رَجَاءَ لِنَجَاتِكَ . لَا تَصْعَدِي . أَنْتِ لَا تَقْدِرِينَ . لَقَدْ جَرَّحْتَ بَدَنَكَ .

هیچ امیدی برای نجات نیست. بالا نرو . تو نمیتوانی بدنت را زخمی کردی.

حَاوَلَ الثَّعْلَبُ وَ الْغَزَالَهُ الْخُرُوجَ مَرَّةً أُخْرَى وَلَكِنْ بِدُونِ فَائِدَةٍ .

روباه و آهو برای بالا آمدن بار دیگر تلاش کردند ولی بی فایده بود.

يَبْسُتِ الْغَزَالَهُ وَبَقِيَتْ فِي مَكَانِهَا

آهو نا امید شد و در جایش ماند.

وَلَكِنَّ الثَّعْلَبَ حَاوَلَ كَثِيرًا.

ولی روباه خیلی تلاش کرد.

قَالَتْ لَهُ الْحَمَامَةُ:

کبوتر به او گفت:

أَنْتَ لَا تَقْدِرُ، لِمَ تُحَاوِلُ؟ اِقْبَلْ مَصِيرَكَ .

تو نمی توانی؛ چرا تلاش می کنی؟! سرنوشتت را بپذیر.

لَكِنَّ الثَّعْلَبَ خَرَجَ مِنَ الْحُفْرَةِ.

ولی روباه از چاله بیرون آمد.

فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَصَلَ هُدُودَهُ وَقَالَ :

در این هنگام هدهد رسید و گفت:

أَنَا أَعْرِفُ هَذَا الثَّعْلَبَ؛

من این روباه را می شناسم؛

هُوَ ثَقِيلُ السَّمْعِ؛

او کم شنواست.

هُوَ ظَنَّ أَنَّ الْحَمَامَةَ تُشَجِّعُهُ عَلَى الْخُرُوجِ .

او گمان کرده است که کبوتر او را تشویق به بیرون آمدن می کند.

قَالَتِ الْحَيَوَانَاتُ :

حیوانات گفتند:

نَحْنُ ظَلَمْنَا الْغَزَالَہَ عَلَيْنَا بِمُسَاعَدَتِہَا .

ما به آھو ستم کر دیم. باید به او کمک کنیم.

قَالَتْ الْحَمَامَہُ لِلْغَزَالَہِ :

کبوتر به آھو گفت:

أُخْرِجِي .أَنْتِ تَقْدِرِينَ عَلَى الْخُرُوجِ بِسُہُولَہِ . لَا تَيَاسِي .

بیرون بیا تو به آسانی می توانی بیرون بیایی ناامید نشو.

حَاوَلَتْ الْغَزَالَہُ الْخُرُوجَ مَرَّہً أُخْرٰی فَخَرَجَتْ وَ فَرِحَتْ الْحَيَوَانَاتُ.

آھو یک بار دیگر تلاش کرد و بیرون آمد و حیوانات خوشحال شدند.

قَالَ رَسُولُ اللّٰہِ (ص):

رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَّ، وَ جَدَّ،

هر کس چیزی را طلب کند و تلاش کند آن را می یابد.

وَ مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ.

هر کس بکوبد دری را و پافشاری کند در آن داخل میشود.

درس ششم

ابْتَدَأَ الْعَامُ الدِّرَاسِيَّ الْجَدِيدُ وَ ذَهَبَ تَلَامِيذُ الْقَرْيَہِ إِلَى الْمَدْرَسَہِ.

سال تحصیلی نو آغاز شد و دانش آموزان روستا به مدرسه رفتند.

كَانَتْ الْقَرْيَہُ صَغِيرَہً وَ جَمِيلَہً.

روستا کوچک و زیبا بود.

دَخَلَتْ الْمُدْرَسَہُ فِي الصَّفِّ الرَّابِعِ.

خانم معلم وارد کلاس چهارم شد.

كَانَ الصَّفُّ مُزْدَحِمًا.

کلاس شلوغ بود.

قَالَتِ الْمُدْرِسَةُ لِلْبَنِينَ :

خانم معلم به پسرها گفت:

اجلسوا عَلَى الْيَمِينِ

سمت راست بنشینید .

وَقَالَتْ لِلْبَنَاتِ : اجلسن عَلَى الْيَسَارِ .

و به دخترها گفت: «سمت چپ بنشینید.

هِيَ شَاهَدَتْ تَلْمِيذَةً رَاسِبَةً بِاسْمِ سَارِه .

او دانش آموزی مردود به نام ساره را دید. (مشاهده کرد)

رَسَبَتْ سَارِه عِنْدَهَا فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ؛

ساره سال گذشته، نزد خودش مردود شد.

فَحَزَنْتُ وَ ذَهَبْتُ لِمُشَاهَدَةِ مَلَفِّهَا لِلإِطْلَاعِ عَلَى مَاضِيهَا.

پس ناراحت شد (اندوهگین شد) و برای دیدن پرونده‌اش و برای آگاه شدن (اطلاع) بر

گذشته‌اش رفت.

فِي مَلَفِّ السَّنَةِ الْأُولَى :

در پرونده سال اول:

هِيَ تَلْمِيذَةٌ جَيِّدَةٌ جِدًّا .

او دانش آموز خیلی خوبی است

تَكْتُبُ وَاجِبَاتِهَا جَيِّدًا.

تکالیفش را به خوبی می نویسد
هِيَ نَشِيطَةٌ وَ ذَكِيَّةٌ.

او فعال و باهوش است

وَ فِي مِلَفِّ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ:

در پرونده سال دوم:

هِيَ تَلْمِيْذَةٌ جَيِّدَةٌ جِدًّا. لَكِنَّهَا حَزِيْنَةٌ .

او دانش آموزی بسیار کوشاست. ولی غمگین است.

أُمُّهَا رَاقِدَةٌ فِي الْمُسْتَشْفَى.

مادرش در بیمارستان بستری است

وَ فِي مِلَفِّ السَّنَةِ الثَّالِثَةِ:

و در پرونده سال سوم:

هِيَ فَقَدَتْ وَالِدَتَهَا فِي هَذِهِ السَّنَةِ.

او در این سال مادرش را از دست داد

هِيَ حَزِيْنَةٌ جِدًّا.

او بسیار غمگین است.

وَ فِي مِلَفِّ السَّنَةِ الرَّابِعَةِ:

و در پرونده سال چهارم:

هِيَ تَرَكَّتِ الدِّرَاسَةَ وَ لَا تُحِبُّ الْمَدْرَسَةَ وَ تَنَامُ فِي الصَّفِّ.

او درس خواندن را ترک کرد و دوست ندارد مدرسه را و در کلاس می خوابد

الْمُدْرَسَةُ لَامَتْ نَفْسَهَا وَ غَيَّرَتْ طَرِيقَهُ تَدْرِيسِهَا.

معلم خودش را ملامت کرد(سرزنش کرد) و روش تدریسش را تغییر داد

بَعْدَ مُدَّةٍ فِي حَفْلِهِ مِيلَادِ الْمُدْرَسَةِ

بعد از مدتی در جشن تولد معلم ،

جَلَبَ التَّلَامِيذُ هَدَايَا لَهَا

دانش آموزان هدیه هایی برایش آوردند

و جَلَبَتْ سَارَةُ لِمُدْرَسَتِهَا هَدِيَّةً فِي وَرَقِهِ صَحِيفَةٍ.

و سارا برای معلمش هدیه ای در کاغذ روزنامه ای آورد.

كَانَتْ الْهَدِيَّةُ زُجَاجَةً عِطْرِ أُمِّهَا،

آن هدیه شیشه عطر مادرش بود

فِيهَا قَلِيلٌ مِّنَ الْعِطْرِ، فَضَحِكَ التَّلَامِيذُ؛

که اندکی عطر در آن بود و دانش آموزان خندیدند؛

فَقَالَتِ الْمُدْرَسَةُ لِلْبَنِينَ:

خانم معلم به پسرها گفت:

لَا تَضْحَكُوا «وَقَالَتْ لِلْبَنَاتِ:

نخندید و به دخترها گفت:

لَا تَضْحَكُنَّ

نخندید

الْمُدْرَسَةُ عَطَّرَتْ نَفْسَهَا بِذَلِكَ الْعِطْرِ.

معلم خودش را با آن عطر خوشبو کرد.

جَاءَتْ سَارَةُ عِنْدَ مُدْرَسَتِهَا وَقَالَتْ:

ساره نزد معلمش آمد و گفت:

رَائِحَتُكَ مِثْلُ رَائِحَةِ أُمِّي .

بوی تو مانند بوی مادرم است.

شَجَّعَتِ الْمُدْرِسَةُ سَارَةَ؛ فَصَارَتْ تَلْمِيزَةً مِثَالِيَّةً

خانم معلم ساره را تشویق کرد و او دانش آموزی نمونه شد.

وَبَعْدَ سَنَوَاتٍ؛

و پس از چند سال؛

اسْتَلَمَتِ الْمُدْرِسَةُ رِسَالَهُ مِنْ سَارَةَ مَكْتُوباً فِيهَا :

خانم معلم نامه‌هایی از ساره دریافت کرد که در آن نوشته شده بود:

أَنْتِ أَفْضَلُ مُعَلِّمَةٍ شَاهَدْتُهَا فِي حَيَاتِي .

تو بهترین معلمی هستی که در زندگی‌ام دیدم،

أَنْتِ غَيَّرْتِ مَصِيرِي .

تو سرنوشت‌م را تغییر دادی.

أَنَا الْآنَ طَبِيبَةٌ .

من حالا پزشک هستم.

وَبَعْدَ مُدَّةٍ،

و پس از مدتی،

اسْتَلَمَتِ الْمُدْرِسَةُ رِسَالَهُ أُخْرَى مِنَ الطَّبِيبَةِ سَارَةَ؛

خانم معلم نامه‌ای دیگر را از خانم دکتر ساره دریافت کرد

طَلَبْتُ مِنْهَا الْحُضُورَ فِي حَفْلَةِ زَوَاجِهَا وَ الْجُلُوسَ فِي مَكَانِ أُمِّ الْعَرُوسِ .

که در آن از او حضور در جشن مراسم ازدواجش و نشستن در جایگاه مادر عروس را

خواسته بود

عِنْدَمَا حَضَرَتْ مُدَرِّسَتُهَا فِي حَفْلِهِ زَوَاجِهَا؛
هنگامی که خانم معلم در جشن عروسی اش حاضر شد؛

قَالَتْ لَهَا ساره:

ساره به او گفت:

شُكْرًا جَزِيلًا يَا سَيِّدَتِي؛

خیلی ممنونم ای خانم!

أَنْتِ غَيَّرْتِ حَيَاتِي .

تو زندگی ام را تغییر دادی.

فَقَالَتْ لَهَا الْمُدَرِّسَةُ:

پس خانم معلم به او گفت:

لَا يَا بِنْتِي؛

نه ای دخترم؛

أَنْتِ غَيَّرْتِ حَيَاتِي؛

تو زندگی ام را تغییر دادی؛

فَعَرَفْتُ كَيْفَ أَدْرُسُ .

پس دانستم که چگونه درس بدهم

درس هفتم

كَانَ إِدِيسُونُ فِي السَّابِعَةِ مِنْ عُمْرِهِ،

ادیسون در سن هفت سالگی بود،

عِنْدَمَا عَجَزَتْ أَسْرَتُهُ عَنْ دَفْعِ نَفَقَاتِ دِرَاسَتِهِ؛

هنگامی که خانواده اش از پرداخت هزینه های تحصیلش ناتوان ماند،

فَطَرَدَهُ مُدِيرٌ مَدْرَسَتِهِ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَقَالَ عَنْهُ: إِنَّهُ تَلْمِيزٌ أَحْمَقٌ .

پس مدیر مدرسه اش او را از مدرسه به تندی راند و درباره اش گفت: «او دانش آموزی نادان است

فَصَارَ بَائِعَ الْفَوَاكِه؛

پس میوه فروش شد.

وَلَكِنَّهُ مَا تَرَكَ الدِّرَاسَةَ؛

ولی او درس خواندن را ترک نکرد،

بَلْ دَرَسَ بِمُسَاعَدَةِ أُمِّهِ؛

بلکه به کمک مادرش درس خواند.

هِيَ سَاعَدَتْهُ كَثِيرًا.

او خیلی کمکش کرد.

كَانَ إِدِيسُونُ ثَقِيلَ السَّمْعِ بِسَبَبِ حَادِثِهِ أَوْ مَرَضٍ أَصَابَهُ أَيَّامَ الطُّفُولَةِ.

ادیسون به سبب حادثه‌ای یا بیماری‌ای که در روزهای کودکی دچارش شده بود کم‌شنوا بود.

إِدِيسُونُ أَحَبَّ الْكِيمِيَاءَ.

ادیسون شیمی را دوست داشت.

فَصَنَعَ مُخْتَبَرًا صَغِيرًا فِي مَنْزِلِهِ

پس آزمایشگاهی کوچک در خانه‌اش ساخت

وَبَعْدَ مُدَّةٍ قَدَرَ عَلَى شِرَاءِ بَعْضِ الْمَوَادِّ الْكِيمِيَاوِيَّةِ وَالْأَدَوَاتِ الْعِلْمِيَّةِ

و پس از مدتی توانست برخی مواد شیمیایی و ابزارهای علمی را بخرد.

وَبَعْدَ مُحَاوَلَاتٍ كَثِيرَةٍ صَارَ مَسْئُولًا فِي أَحَدِ الْقِطَارَاتِ

و بعد از تلاش های زیادی مسئول یکی از (مسئول در یکی از) قطارها شد
وَقَدَّرَ عَلَى شِرَاءِ آلِهِ طِبَاعَهُ وَوَضَعَهَا فِي عَرَبِهِ الْبُضَائِعِ
و توانست دستگاه چاپی بخرد و آن را در واگن کالاها گذاشت.
وَفِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمُرِهِ ۞ كَتَبَ صَحِيفَةً أُسْبُوعِيَّةً وَطَبَعَهَا فِي الْقِطَارِ.
و در ۱۵ سالگی از عمرش روزنامه هفتگی نوشت و آن را در قطار چاپ کرد
فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ انْكَسَرَتْ إِحْدَى زُجَاجَاتِ الْمَوَادِّ الْكِيمِيَاوِيَّةِ فِي الْمَطْبَعَةِ؛
در یکی از روزها یکی از شیشه های مواد شیمیایی در چاپخانه شکسته شد و آتش سوزی
روی داد
فَحَدَّثَ حَرِيقُ فَطْرَدَهُ رَئِيسُ الْقِطَارِ
و رئیس قطار او را به تندی راند.
وَعِنْدَمَا انْقَذَ طِفْلاً مِنْ تَحْتِ الْقِطَارِ، جَعَلَهُ وَالِدُ الطِّفْلِ رَئِيساً فِي شَرِكَتِهِ.
و هنگامی که کودکی را از زیر قطار نجات داد پدر کودک او را رئیس شرکتش کرد.
كَانَ إِدِيسُونُ مَشْغُولاً فِي مُخْتَبَرِهِ لَيْلاً وَنَهَاراً.
ادیسون شب و روز در آزمایشگاهش مشغول بود.
هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَنَعَ مُخْتَبِراً لِلْبَّاحِثِ الصَّنَاعِيِّ .
او نخستین کسی بود که آزمایشگاهی برای پژوهش های صنعتی ساخت.
إِخْتَرَعَ وَكَمَّلَ إِدِيسُونُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ إِخْتِرَاعٍ مُهِمٍّ؛
ادیسون بیشتر از هزار اختراع مهم دارد.
مِنْهَا الْمِصْبَاحُ الْكَهْرَبَائِيُّ وَالْمُسَجِّلُ وَالصُّورُ الْمُتَحَرِّكَةُ وَآلَةُ السِّيْنَمَا وَبَطَّارِيهُ السِّيَّارَةِ.
از آن جمله چراغ برق، ضبط صوت، تصاویر متحرک، دستگاه سینما و باتری خودرو.

إِنَّهُ قَدَرَ عَلَى تَأْسِيسِ أَوَّلِ شَرِكَةٍ لِتَوْزِيعِ الطَّاقَةِ الْكَهْرَبَائِيَّةِ.

او توانست نخستین شرکت توزیع نیروی برق را تأسیس کند
و الطَّاقَةُ الْكَهْرَبَائِيَّةُ فِي هَذَا الْعَصْرِ سَبَبٌ رَئِيسِيٌّ لِتَقَدُّمِ الصَّنَاعَاتِ الْجَدِيدَةِ.
و نیروی برق در این روزگار دلیل اصلی پیشرفت صنایع نوین بوده است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

قطعا کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام دادند، همانا ما پاداش کسانی را که
کارنیکو کنند تباه نمی کنیم

درس هشتم

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. - سلام بر شما	- عَلَيْكُمُ السَّلَامُ ؛ أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ - سلام بر شما ؛ کجا می روید؟
- نَذْهَبُ إِلَى مُتَحَفِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ. - به موزه مکه مکرمه می رویم.	- أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ. تَفَضَّلُوا. ارْكَبُوا. - خوش آمدید بفرمایید سوار شوید.
- كَمْ رِيَالًا تَأْخُذُ مِنَّا؟ - چند ریال از ما می گیری؟	- أَرْبَعِينَ رِيَالًا. - چهل ریال
- الْأَجْرَةُ غَالِيَةٌ. نَحْنُ ثَلَاثَةُ أَشْخَاصٍ. - کرایه گران است. ما سه نفر هستیم.	- عَفْوًا؛ ثَلَاثُونَ رِيَالًا. لِكُلِّ زَائِرٍ عَشْرَةُ رِيَالَاتٍ. - ببخشید سی ریال برای هر زائر ده ریال.

- هَلْ تَقْبَلُ النُّقُودَ الْإِيرَانِيَّةَ؟ - آیا پول ایرانی قبول می کنی؟	- نَعَمْ. لَا بَأْسَ. يَا شَبَابُ، هَلْ أَنْتُمْ إِيرَانِيُونَ؟ - بله. اشکالی ندارد. ای جوانان آیا شما ایرانی هستید؟
- نَعَمْ وَ مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ - بله و تو اهل کجا هستی؟	- أَنَا بَاكِسْتَانِيٌّ وَ أَشْتَغَلُ هُنَا. فِي وَطَنِي كُنْتُ أَشْتَغَلُ فِي الْمَزْرَعَةِ. - من پاکستانی هستم و در اینجا مشغول هستم. در کشورم در مزرعه کار می کردم.
- أَرَأَيْتَ الْمُتَحَفَ حَتَّى الْآنَ؟ - آیا تاکنون موزه را دیده ای؟	- لَا؛ مَا رَأَيْتُهُ. مَا عِنْدِي فُرْصَةٌ. - نه؛ ندیده ام. فرصت ندارم.
- لِمَاذَا مَا ذَهَبْتَ إِلَى هُنَاكَ؟! - چرا به آنجا رفتی؟	- لِأَنِّي أَشْتَغَلُ مِنَ الصَّبَاحِ حَتَّى الْمَسَاءِ. - چون من از صبح تا شب کار می کنم.
- عَفْوَاً. كَمْ السَّاعَةُ؟ - ببخشید ساعت چند است؟	- الْعَاشِرَةُ تَمَاماً. - ده تمام.
- تَعَالَ مَعَنَا. ثُمَّ نَرْجِعُ مَعاً؛ هَلْ تَقْبَلُ؟	- لَا؛ لَا أَقْدِرُ. شُكراً جَزِيلاً. - نه؛ نمی توانم. بسیار سپاسگزارم.

— همراه ما بیا. سپس با هم برمی گردیم. آیا می پذیری؟	
—ماذا فی هذا الْمُتَحَفِ؟ —در این موزه چه چیزی هست؟	—آثَارُ التَّارِیْخِیَّهِ لِلْحَرَمَیْنِ الشَّرِیفَیْنِ. —آثار تاریخی حرمین شریفین.
—ما ذِٰلِکَ الْعَمُودُ؟ —و این ستون چیست؟	—الْعَمُودُ الْخَشَبِیُّ لِلْكَعْبَةِ. —ستون چوبی کعبه.
—وَمَا هَذِهِ الثَّارُ؟ —و این آثار چیست؟	بابُ الْمَنْبَرِ الْقَدِیْمِ لِلْمَسْجِدِ النَّبَوِیِّ؛ —درب منبر قدیمی مسجد پیامبر. آثَارُ بَئْرِ زَمَزَمَ؛ آثار چاه زمزم، صُورُ الْحَرَمَیْنِ وَ مَقْبَرَةِ الْبَقِیْعِ؛ تصاویر حرمین شریفین و مقبره بقیع وَ آثَارُ جَمِیلَهُ أُخْرَى. و آثار زیبای دیگر.
—أَشْكُرُكَ عَلَى تَوْضِیْحَاتِكَ الْمُفِیدَةِ. —به خاطر توضیحات سودمندتان سپاسگزارم.	—لَا شُكْرَ عَلَی الْوَاجِبِ. —وظیفه بود؛ نیازی به تشکر نیست

درس نهم

أَفْضَلُ الْأَلْوَانِ:

بهترین رنگ‌ها:

بَعْضُ النَّاسِ يَظُنُّونَ أَنَّ الْأَلْوَانَ لِلتَّلْوِينِ أَوْ لِلرَّسْمِ أَوْ لِلتَّزْيِينِ فَقَطْ .

برخی از مردم گمان می‌کنند که رنگ‌ها تنها برای رنگ آمیزی یا نقاشی کردن یا تزیین هستند.

وَلَكِنْ هَلْ سَأَلْنَا أَنْفُسَنَا يَوْمًا :

ولی آیا روزی از خودمان پرسیده‌ایم:

هَلْ يُمَكِّنُ مُعَالَجَهُ الْأَمْرَاضِ بِالْأَلْوَانِ؟

آیا بیماری‌ها با رنگ‌ها قابل درمان هستند؟

مَا هُوَ تَأْثِيرُ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفِ؟

تأثیر رنگ‌های مختلف چیست؟

يَعْتَقِدُ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ أَنَّ لِلْأَلْوَانِ تَأْثِيرًا عَلَيْنَا.

برخی از دانشمندان بر این باورند که رنگ‌ها بر ما تأثیر دارند.

إِنَّ أَحَبَّ الْأَلْوَانِ إِلَى الْعَيْنِ،

قطعا محبوب‌ترین رنگ‌ها برای چشم،

الْأَلْوَانُ الطَّبِيعِيُّ

رنگ طبیعی‌ای است

الَّتِي نَشَاهِدُهَا حَوْلَنَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهِيَ

که شب و روز در پیرامون خودمان می‌بینیم که عبارتند از:

اللَّوْنُ الْأَخْضَرُ وَاللَّوْنُ الْأَزْرَقُ السَّمَاءِ ثُمَّ اللَّوْنُ الْأَصْفَرُ

رنگ سبز و رنگ آبی آسمانی سپس رنگ زرد.

مِثْلُ لَوْنِ بَعْضِ أُورَاقِ الْخَرِيفِ.

مانند رنگ بعضی برگ‌های پاییزی.

أَمَّا النُّورُ الْأَحْمَرُ فَتَشْعُرُ بِالتَّعَبِ عِنْدَمَا تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛

اما رنگ سرخ، وقتی به آن نگاه می کنیم احساس خستگی می کنیم،
لأنَّهُ يُحَرِّكُ الْأَعصابَ.

برای این که اعصاب را تحریک می کند.

فَقَانُونُ الْمُرُورِ يَسْتَخْدِمُهُ فِي الْأَمَاكِنِ الَّتِي بِحَاجَةِ إِلَى الْإِتِّبَاهِ كِإِشَارَاتِ الْمُرُورِ؛

در نتیجه قانون راهنمایی و رانندگی در جاهایی که نیاز به توجه دارد، مانند علامت های راهنمایی و
رانندگی آن را به کار می گیرند؛

أَمَّا عُرْفُ النَّوْمِ،

اما اتاق های خواب

فَالْأَفْضَلُ فِيهَا اسْتِخْدَامُ الْأَلْوَانِ الْمُهْدِئَةِ لِلْأَعصابِ كَاللَّوْنِ الْبَنَفْسَجِيِّ.

بهتر است که در آن رنگ های آرام بخش اعصاب مثل رنگ بنفش به کار گرفته شود.

فیتامین: (A)

ویتامین آ:

مِنْ قَوَائِدِ فِیتامین «A» زِیادَةُ وَزَنِ الْأَطْفَالِ

از فواید ویتامین «آ» افزایش وزن کودکان است.

وَ هُوَ مُفِیدٌ لِلْعَیْنِ

و او (ویتامین) برای چشم مفید است

وَ كَانَ الطَّيَّارُونَ فِي الْحَرْبِ الْعَالَمِيَّةِ الثَّانِيَةِ يَتَنَاوَلُونَهُ قَبْلَ ابْتِدَاءِ الْغَارَاتِ اللَّيْلِيَّةِ

و خلبان ها در جنگ جهانی دوم پیش از آغاز حملات شبانه آن را می خوردند

وَ هَذَا الْفِیتامینُ مَوْجُودٌ فِي النَّبَاتَاتِ

و این ویتامین در گیاهان

وَ الْأَفْوَاکِهِ بِاللَّوْنِ الْأَصْفَرِ كَالْمَشْمَشِ وَالْجَزَرِ وَقَشْرِ الْبُرْتُقَالِ.

و میوه های به رنگ زرد مانند زردآلو، هویج و پوست پرتقال موجود است.

فیتامین: (C)

ویتامین ث:

يُوجَدُ هَذَا الْفَيْتَامِينُ فِي الْحَلِيبِ الطَّازِجِ،

این ویتامین در شیر تازه وجود دارد،

وَلَكِنَّهُ لَا يُوْجَدُ فِي الْحَلِيبِ الْمُجَفَّفِ وَالْأَطْفَالُ الَّذِينَ يَتَنَاوَلُونَهُ وَحْدَهُ،

ولی در شیر خشک وجود ندارد و کودکانی که تنها آن را می‌خورند

فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ يَحْدُثُ لَهُمْ ضَعْفٌ فِي السَّاقَيْنِ.

در بیشتر اوقات برایشان ناتوانی ساق‌ها پیش می‌آید

وَيُمْكِنُ تَعْوِضُ هَذَا النِّقْصِ فِي التَّغْذِيَةِ بِتَنَاوُلِ عَصِيرِ اللَّيْمُونِ أَوْ عَصِيرِ الْبُرْتَقَالِ.

و این کمبود در تغذیه با خوردن آب لیمو یا آب پرتقال جبران می‌شود.

درس دهم

كَتَبَ الشَّهِيدُ الْحَاجَّ قَاسِمَ سُلَيْمَانِي رِسَالَةً

نوشت «شهید حاج قاسم سلیمانی» نامه‌ای

لِصَاحِبِ الْمَنْزِلِ الَّذِي اسْتَخْدَمَهُ كَمَقَرٍّ لَهُ خِلَالَ عَمَلِيَّاتِ تَحْرِيرِ «الْبُوكْمَالِ» فِي سُورِيَّهِ،

به صاحب خانه‌ای که در عملیات آزاد سازی البوکمال در سوریه از آن به عنوان مقر خود استفاده

کرده بود،

يَظْهَرُ فِيهَا تَوَاضُعُهُ وَالتَّزَامُهُ بِالْحَقِّ.

که فروتنی و پای‌بندی‌اش به حق در آن آشکار می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

مِنْ قَاسِمِ سُلَيْمَانِي إِلَى الْعَائِلَةِ الْعَزِيزَةِ وَالْمُحْتَرَمَةِ.

از قاسم سلیمانی به خانواده عزیز و محترم.

السلام عليكم.

سلام بر شما.

إنكم تعرفونني حقاً.

شما واقعا منو میشناسید.

نحنُ المُجاهدينَ ساعدناَ المُسلمينَ من أهلِ السُّنَّةِ في جميعِ العالمِ.

ما رزمندگانی هستیم که به مسلمانان اهل سنت در سراسر جهان کمک کردیم.

نحنُ شيعهٌ وَ يُمْكِنُ الْقَوْلُ بِأَنَّا من أهلِ السُّنَّةِ؛

ما شیعه هستیم و می توان گفت از اهل سنت هستیم

لأننا نسيرُ على سُنَّةِ رَسولِ اللهِ (ص)، وَ نَعْمَلُ بِها.

زیرا ما بر مسیر سنت رسول خدا (ص) حرکت میکنیم. و به آن عمل می کنیم

وَ أنتمُ شيعهٌ لأنكم تُحِبُّونَ أهلَ البَيْتِ (ع).

و شما شیعه هستید چون اهل بیت (ع) را دوست دارید

لَقَدْ عَرَفْتُ مِنْ خِلالِ وُجودِ كِتَابِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ وَ الْكُتُبِ الْآخَرِ فِي بَيْتِكُمْ أَنَّكُمْ مُتَدَيِّنُونَ؛

من از طریق وجود قرآن کریم و صحیح بخاری و کتاب های دیگر در خانه شما دریافتم که شما مذهبی هستید.

لهذا أَطْلُبُ مِنْكُمْ شَيْئَيْنِ:

به همین دلیل از شما دو چیز می خواهم:

الْأَوَّلُ: أَرْجُو مِنْكُمْ الْمَعْذِرَةَ؛

اول: از شما معذرت می خواهم.

لأننا جَعَلْنَا بَيْتَكُمْ مَقَرًّا لَنَا دُونَ إِذْنِكُمْ.

زیرا ما خانه شما را بدون اجازه مقرر خود قرار دادیم.

الثَّانِي: أَرْجُو مِنْكُمْ طَلَبَ الضَّرَرِ الَّذِي لِحَقِّ بَيْتِكُمْ .

دوم: از شما می خواهم خسارتی که به خانه تان رسیده را بخواهید

فَنَحْنُ مُسْتَعِدُّونَ لِدَفْعِ الثَّمَنِ.

ما آماده پرداخت هزینه هستیم.

نَحْنُ صَلَّيْنَا فِي بَيْتِكُمْ،

ما در خانه شما نماز خواندیم

وَ صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ وَ أَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لَكُمْ

و دو رکعت نماز خواندم و ثوابش را به شما دادم

وَ طَلَبْتُ مِنَ اللَّهِ حُسْنَ الْعَاقِبَةِ لَكُمْ.

و از خداوند عاقبت به خیری برای شما خواستم.

نَحْنُ مُحْتَاجُونَ إِلَى دُعَائِكُمْ.

ما محتاج دعای شما هستیم

رَجَاءً، اَطْلُبُوا مِنِّي ثَمَنَ الْأَضْرَارِ،

لطفا خسارتها را از من بخواهید

فَهَذَا رَقْمُ هَاتِفِي فِي إِيرَانَ،

پس این شماره تلفنم در ایران است.

أَرْجُو مِنْكُمْ الْإِتِّصَالَ بِي،

از شما خواهش می کنم با من تماس بگیرید

وَ أَنَا مُسْتَعِدٌّ لِأَيِّ شَيْءٍ تَرِيدُونَهُ.

من برای هر چیزی که می خواهید آماده ام

١٢ - رَقْمُ الْهَاتِفِ: ——— ٠٠٩٨٩١٣.

شماره تلفن: ——— ٠٠٩٨٩١٣

إِبْنُكُمْ، أَوْ أَخُوكُمْ: سَلِيمَانِي.

پسرت یا برادرت: سلیمانی

